

نکته‌ای چند از تاریخ بیهقی

در چهل سال قبل کنگره‌ای در تجلیل خواجه ابوالفضل بیهقی در مشهد تشکیل شد به ریاست مرحوم استاد دکتر علی اکبر فیاض طاب ثراه من بنده هم یادداشت‌هایی کوتاه تهیه کردم که اکنون جزو اوراق کهنه و فرسوده باقیم: شاید از ادب و تاریخ نکاتی در آن باشد . (حبيب‌یغمائی)

بنده را چون تصمیم نبود که در این محفل مقدس حضوریاً بام خود را برای خطابه حاضر نکردم ام. خداوند را سپاس که بزرگان و استادان ادب در هر باب و در هر بحث از تاریخ باعثت خواجه ابوالفضل بیهقی آنچه می‌باید موشکافی کردند و نکته‌ای را فراموش نفرموده اند. به قول فردوسی :

سخن آنچه باید همه گفته‌اند بر باع دانش همه رفته‌اند

اگر چند جمله کوتاه و مشوش اجمالاً و ارتقا لابه عرض می‌رسد نوعی ادای وظیفه است. بنده ، درست چهل سال پیش ، فصلی از تاریخ بیهقی را در دارالفنون طهران تدریس می‌کردم و شرح حالی مفصل هم از خواجه ابوالفضل تنظیم کرده بودم ، که شاید در جزوه شاگردان آن دوره باشد. دران زمان چاپ دقیق استاد دکتر فیاض متن‌الله بطول حیاته ، با همکاری مرحوم دکتر غنی اطاب‌الله ثراه که محققانه است و مخصوصاً دارای فهرست اعلام است ، نبود. مأخذ بنده چاپ طهران به تصریح مرحوم ادیب پیشاوری بود که هر چند متفضمن اعلام نیست اما هنوزهم ارزش تحقیقی و کتابی خود را از دست نداده است .
به این نکته هم که داستان مرحوم ملانصر الدین را بیاد می‌آورد اشاره کنم که دران زمان تعدادی از لغات و اصطلاحات این کتاب شریف را در نیافتم ، چنانکه امر و زهم با مطالعه مکرر بعضی ازان در نیافتن‌ها بجاست .

باری ، دران دوره که شوقي در مطالعه بود ، در حواشی چاپ طهران یادداشت‌هایی کردم که امر و زهم با تحقیقات دقیق ، آن یادداشت‌ها بی ارزش می‌نماید ، ولی برای تفهن ، قسمتی از آنها را به همان عبارت چهل سال پیش باز گویی کنم . نخست عبارت اصل کتاب است و بعد یادداشتی که در حاشیه نوشته‌ام .

صفحه ۴۵ و چون امیر شهاب الدوله از امانان برداشت و بدھی رسید در یک غرفه سنگی دامغان ... »

ظاهرآ دمکده موسوم به گز مقصود است که در یک غرفه سنگی دامغان است به طرف شاهرود . ص ۸۱ : « بس شنونده » .

معنی دهن بین به اصطلاح عامیانه امروز .

صفحه ۴۶ و سلطان مسعود به سعادت و دوست‌کامی می‌آمد تا به شبورقان ، و آنچه عبداصغری بکرد و بسوی بلخ آمد و آنجای رسید روز دوشنبه هفتم ذی‌الحججه الحرام ... »

- دهم دی الحجه در شبورقان بود و هفتم دی الحجه به بلخ رسید . ظاهراً اشتباه است و باید هندهم ذی الحجه باشد .

صفحه ۱۲۱ « و پیش از آن که بر تخت ملک نشسته آید روزی سیر کرد و قصد هرات داشت هشت شیر را در یک روز بکشت ... »

- منوچهری دامنانی بی جهمت در مدح او نگفته است :

هشتاد و دو شیر نر کشته است به تهائی هفتاد و دو من گرزی، کرده است زجباری
صفحه ۱۵۹ « و نسخت سو گند نامه و مواضعه بیاوردهام در مقامات محمودی که کردهام ... »

- مقامات محمودی کتابی دیگر از ابوالفضل بوده است که اکنون نشانی ازان نیست .

صفحه ۱۵۴ « باید پوست دیگر پوشید »
 یعنی باید روشهای دیگر بر گردید .

صفحه ۳۶۳ « ... واين حالها را استاد محمود ورافانیکوشرح داده است در تاریخی که کرده است . »

- محمود وراق از مؤلفین آن عصر است . در کتابخانه ملي کتابی است تظیر تاریخ یمهقی ، یا از یمهقی است یا از محمود وراق ، باید کتاب را مطالعه کرد که بسیار لازم و مفتن است .

صفحه ۲۸۱ « چنان که یافتن استادان عصر (مقصود مله است) چون عنصری و عسجدی و زینی و فرخی رحمة الله عليهم اجمعین ... »

- نامی از فردوسی و منوچهری نبرده . فردوسی مغضوب محمودیان است ، منوچهری هم گویا جوان بوده و نام و عنوانی نداشته .

صفحه ۱۳۱ « خواجه بوسهل زوزنی دوات و کاغذ خواست بینی چند شعر گفت به غایت نیکو چنان که او گفتی ، که یگانه روزگار بود در لغت و ادب و شعر ... »

- منوچهری در ستایش بوسهل زوزنی قصیده ای دارد که به عقیده من بنده یکی از قصاید بسیار عالی اöst ، مصراع دوم ایيات آخر قصیده هریک ضرب المثلی است و حکمتی است و پندی بدین نمونه :

رسوا کند رعوفت و رسوا کند منی هر گر منی نکرد و دعونت ز بهرانگ
 هر گز به مرتبت نرسد مردم دفی از همت بلند بدین مرتبت رسید
 ممکن نباشد از گهر پاک باز داشت او را ذرینی گهر پاک باز داشت
 آید بسوی او ز همه خلق محمدت چون با نشیمن آید مرغ نشیمنی آید بسوی او ز همه خلق محمدت

صفحه ۳۱۹ « چون کامها به جمله یافت و قیزش پرشد ... »

- قیزش پرشدن بمعنی پایان یافتن زندگی است . فردوسی در داستان رستم و اسفندیار فرماید :

باپوان رستم مرآکار نیست ورا نزد من نیز دیدار نیست

همان گر نیاید نخوانش نیز
دل زنده از کشته پژمان شود
سر از آشناشی گربان شود
صفحه ۳۴۰ د و آینه فراروی وی بتوانم داشت «
- جمله‌ای است که مؤلف کلیله و دمنه گرفته است.
صفحه ۳۶۵ د و مردی بود بشابور که وی را ابوالقاسم رازی گفتندی و این بوقاسم
کنیزک پروردی و نزدیک امیر نصر آورده و با صله باز گشته و چند کنیزک آورده بود. وقتی
امیر نصر بوقاسم را دستاری داد و در این باب عنایت نامه نوشت. نشابوریان وی را تهنيت
کردند و نامه بیاورده بظالم برخواندند. از پدرش نشود که قاضی بوالهیشم پوشیده گفت و وی
مردی فراخ مزاح بود ای ابوالقاسم یاد دار قوادی به از قاضی گری است.
- طبیتی لطیف و ادبیانه.

صفحه ۴۰۸ د ... این احمد مردی شهم بود و او را عصسه امیر محمود گفتندی و بدو
نیک بمامستی (شبیه محمود بود) و در حدیث مادر و ولادت وی و امیر محمود سخنان
گفتندی د بود میان آن پادشاه و مادرش حالی بدوسی. و حقیقت خدای عزوجل داند ... «
- یعنی پسری نامشروع از محمود بوده چنان که در صفحه بعد تصریح شده است.

صفحه ۴۱۹ د و چندان جامه و طرایف و زرینه و سیمینه و غلام و کنیزک و مشک و
کافور و عناب و محفوری و قالی و کیش و اصناف نعمت بود . «
- مقصد از کیش چادر شب ابریشمی «کڑ» است که در ولایت ما می‌باشد و به همین نام
می‌خوانند

صفحه ۴۲۹ د موی در کار وی نتواستی خزید «
- به اصطلاح امروز مو لای درزش نمی‌رفت یعنی حقیقت محض بود .
صفحه ۴۳۰ د و خواست که همان دارات خراسان بروند و بنه رفت . «
- دارات کروف و بزن و بکوب .
صفحه ۴۴۶ د روز یکشنبه نیمه محرم سپاه سالار علی عبدالله به لشکر گاه آمد .
- علی بن عبیدالله صادق از سران سپاه مسعود است و نام او در این کتاب جای جای
آمده ، و همان است که منوچهری دامنگانی قصیده بسیار دلکش و صفتی خود را بنام او ساخته
باشند مطلع :

<p>شی گیسو فرو هشته بدامن و در مدح گوید :</p> <p>بدگاه سپه سالار مشرق علی بن عبیدالله صادق</p>	<p>پلاسین مجر و قیرینه گرزن</p> <p>سوار نیزه باز خنجر اوژن رقبع الشان امیر صادق الظن</p>
--	--

و باید گفت در تاریخ یوهی همه جا علی بن عبدالله ضبط است و اشتباہی است از کاتب .
صفحه ۴۵۶ د و امیر رضی الله عنہ از نشابور برفت برای اسفراین تا به گرگان رود ،
روز یکشنبه ماه ربیع اول ، و در راه سرمای و بادی سرد بود سخت سرد ... «
- ظاهراً در همین اوقات بوده که منوچهری شاعر بدباد مسعود پیوسته است .

دانی که من مقیم بر در گه شهنده تا باز گشت سلطان ازلاله‌زارساری
صفحه ۵۸۲ د و امیر مسعود رضی‌الله عنہ از گرگان برفت روز پنجمینه یازدهم ماه
رجب ... »

— مسعود در ۱۲ ربیع الاول به مازندران رفته (من ۴۵۶) و در ۲۲ ربیع برگشته
یعنی چار ماه و ده روز مطابق اسفند و فروردین و اردی بهشت و خرداد، و در این سفر چه
ظلم‌ها که نکرد و چه رسائی‌ها که بیار نیاورد.

صفحه ۵۶۵ د سپاه سالار و حاجب بزرگ و سالاران که در این خلوة بودند گفتند
پورتکین درزی رانده است . .

— منوچهری قصیده «بر لشکر زستان نوروز نامدار» را در این سال یعنی در سال ۴۳۰
گفته که این شعر ازان قصیده است .

پورتکین که خشم خدای اندورسید او را از این دیار دواند بدان دیار
صفحه ۵۶۹ د فرموده آمد تا بر لب جیحون پلی بسته آید . در این مورد منوچهری
در همان قصیده گفته است :

جسری بر آب جیحون محمود نامدار	دو سال یا سه سال دران بود تا بیست
جسری بر آب جیحون به ذان عز ابار	در مدت دو هفته بیستی تو ای ملک

یادداشت‌های بندۀ در حاشیه کتاب بیهقی همه از این نمونه است امید است جناب دکتر
فیاض حواشی و تبلیغاتی را که بر تاریخ بیهقی نوشته‌اند — بی‌بهانه تکمیل — زودتر انتشار
دهند که کل الصیدفی جوف الفرا .

چنان که استادان بزرگوار توجه فرموده‌اند و یاد فرموده‌اند تاریخ بیهقی گزارش معمولی
نیست کتابی است عبرت انگیز و ادب آموز و شاعرانه هر قسمی و هر جمله‌ای حالی و کیفیتی
خاص دارد . اما من بیشتر مجدوب داستان ابوالحسن بولانی هستم که صلة مسعود را پذیرفت
و هر وقت می‌خوانم می‌گردم چنانکه بو نفس گریست .

این داستان را اساتید محترم خوب می‌دانند که نه پدر زری را که محمود از
هند به غنیمت آورده بود پذیرفت و نه پسر . و نکته دقیق این است که قاضی بست
جنگ‌های محمود را با هندیان بر طریق سنت مصطفی نمی‌داند، و غارت اموال مردم را و گرچه
از پیکره بت باشد روا نمی‌شمارد . مسلمانی بدین صفت نه تنها در این عصر نیست بل در هیچ
دوره‌ای شاید نبوده است . خداوندش بی‌امرا زاد گرچه آمر زیده است .